

شعور شهروندی (۶)

شعور داوری دینی

حجت الاسلام محمد سروش محلاتی^۱

۱- استاد حوزه علمیه قم و عضو هیات علمی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

خلاصه

تبعیت از متخصص احکام دینی یعنی مجتهد، مانند مراجعه به هر متخصص دیگر، امری کاملاً عقلانی و منطقی است که تقلید نام نهاده شده است. آنچه در این میان مورد بحث است، قلمرو این تقلید و تبعیت می‌باشد. وقتی آن روش عقلانی و منطقی به درستی مورد تطبیق قرار گیرد، نکات تازه‌ای در این بحث دریافت می‌شود. مثلاً وقتی آگاهی برخی از شهروندان نسبت به موضوعها (و نه احکام)، بیشتر باشد داوری آنان در آن زمینه معتبر خواهد بود بدون آنکه استنباطی فقهی از سوی آنان صورت گیرد. در واقع حفظ روش عقلانی تقلید با حفظ اجتهاد و فقه صورت می‌پذیرد.

کلیدواژه‌ها: تقلید - مجتهد - شهروندان - داوری - موضوعات جدید

نویسنده مسئول: حجت الاسلام محمد سروش محلاتی، حوزه علمیه قم و پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

e.mail:m.soroosh.mahallati@gmail.com

طرح سؤال

در جامعه‌ای که بر اساس دین اداره می‌شود و مردم از شریعت تبعیت می‌کنند، قهراً احکام دینی و حلال و حرام خدا از سوی عالمان صاحب نظر که همانا مجتهدین می‌باشند، بیان می‌شود و شهروندان احکام را از آنان فرا می‌گیرند و بر طبق آن عمل می‌کنند که اصطلاحاً به آن تقلید می‌گویند، ولی آیا این بدان معناست که توده مردم به طور کلی از داوری دینی درباره موضوعها، محرومند و عموم شهروندان حق ندارند درباره حلال و حرام در هیچ موردی اظهار نظر کنند و پیوسته باید مقلدان، چشم به زبان مجتهدین بدوزند؟ و یا اینکه مردم، یعنی همان مقلدان هم در قلمرو مسائل خاصی می‌توانند نظر دهند و آیا نظرشان از نظر دینی اعتبار دارد؟ در این صورت محدودیت این قلمرو را چگونه می‌توان مشخص کرد؟

بررسی و تحقیق

پاسخ این سؤال مانند بسیاری سؤالهای دیگر مرتبط با آن، به بحث جدی «قلمرو تقلید» برمی‌گردد که پیشتر نیز اشاراتی به آن شد. در این جا با تبیین چهار موضوع، توضیح داده می‌شود که در این موارد، داوری خود مردم معتبر است و نباید به دلیل آنکه در مسائل دینی مجتهد و صاحب نظر نیستند، نظر و داوریشان را نادیده انگاشت. داوری در این موارد، از نوع «نظر» در کتاب و سنت نیست که به تخصص در «استنباط فقهی» نیاز داشته باشد و مقلدان از آن محروم باشند.

۱- بسیاری از «پدیده‌های نوپیدا» و موضوعهای جدید در حوزه فرهنگ، اقتصاد و غیره، موضوعاتی است که مقلد، خود می‌تواند درباره حکم شرعی آن نظر دهد و اگر حکم آن را از مجتهد می‌پرسد در اثر یک تقلید جاهلانه است! مثلاً «ماهواره» یک پدیده جدید است و حلال و حرام بودن آن یک مسئله جدید تلقی می‌شود. ولی آیا واقعاً در این باره، مجتهد به فحص در کتاب و سنت می‌پردازد تا با صراحت یا کنایه، چیزی درباره ماهواره پیدا کند، تا گفته شود این فحص و جستجو یک کار

صد در صد تخصصی است و از غیر مجتهد بر نمی‌آید؟ هرگز، زیرا ماهواره از نقطه نظر فقهی، یک موضوع جدید نیست. فقیه وقتی درباره ماهواره اظهار نظر می‌کند بر این مبناست که «هرچه موجب فساد است، خرید و فروش آن حرام است» فقیه این حکم را بر «مصدق جدید» تطبیق می‌دهد و ماهواره را چون ابزار فساد می‌داند، فتوا به حرمت آن می‌دهد. («با توجه به آن چه مطلعین می‌گویند برنامه‌های ماهواره اکثراً موجب شیوع فحشا و منکر مخصوصاً در رابطه با نسل جوان می‌باشد، لذا خرید و فروش و نصب آنتن‌های ماهواره‌ای جایز نیست» (۱)) و در همین «تطبیق بر مصداق» ممکن است، فقیه دیگر به نتیجه دیگر برسد که «چون خرید و فروش آلات مشترکه - که کاربرد حلال و حرام دارد - بلامانع است، لذا خرید و فروش ماهواره حرام نیست. (خرید و فروش و استفاده از ماهواره ... اشکال ندارد.» (۲))

درست است که در هر دو اظهار نظر، «ظاهراً» مجتهد به حرمت یا حلیت ماهواره «فتوی» داده است، ولی در «واقع» هیچ فتوایی در این باره صادر نشده و مجتهد فقط درباره یک «مصدق» اظهار نظر کرده. اظهار نظر اول این است: «ماهواره غالباً برای فساد به کار می‌رود» و اظهار نظر دوم این است: «ماهواره ابزاری با دو کاربرد خوب و بد است»، اینک می‌توان پرسید که آیا این دو گزاره، در قلمرو فقه قرار دارد و برای داوری درباره آن به قدرت استنباط نیاز است، یعنی فقط کسی که تخصص در فهم کتاب و سنت پیدا می‌کند، می‌تواند درباره «کاربرد ماهواره» در دنیای امروز اظهار نظر کند؟! آیا عقل سلیم اجازه می‌دهد انسانی که خود از کاربردهای ماهواره در علوم مختلف و از آثار آن در زندگی اجتماعی و رفتارهای اخلاقی آگاهی دارد، مقلدانه از کسی تبعیت کند که در این باره اطلاعات کمتری دارد؟ در چنین مسأله‌ای، فقیه فقط حکم کلی را بیان می‌کند که حکم ابزار مشترکه چیست؟ و سپس مقلدان بر اساس تشخیص خود از ابزار مختلف مانند اینترنت یا ماهواره یا آلات موسیقی، داوری می‌کنند که آیا آلات مختص به فسادند تا حرام باشند، یا مشترکند تا حلال باشند.

به همین دلیل است که فتوای آیت اله سیستانی در این باره به دلیل آنکه به شکل مبنائی مسئله را مطرح می‌کند و به شکل مصداقی درباره هر یک از این ابزارها نظر نمی‌دهد، دارای امتیاز است. ایشان پس از تفکیک آنچه که برای استفاده حرام تولید می‌شود مثل آلات قمار با آنچه که دارای منافع حلال و منافع حرام است، به استفاده‌های حلال و مشروع از این ابزارها اشاره می‌کند و درباره نوع اول فتوی به حرمت و درباره نوع دوم فتوی به حلیت برای منافع حلال می‌دهد. («لاتجوز التجاره بما یكون آله للحرام بأن یكون بما له من الصورة الصناعیه التي بها قوام مالیه عند العرف و أجلها یقتنیه الناس غالباً لایناسب ان یستعمل الا فی عمل محرم منها الاصل و منها آلات القمار. و اما آلات المخترعه لالتقاط الاصوات و الصور او تسجلها او اذاعتها و نشرها هی فی الغالب من الالات المشترکه بین الحلال و الحرام فیجوز بیعها ...» (۳))

۲- در بسیاری از رفتارهایی که به عنوان دین صورت می‌گیرد و حتی گاه به عنوان «واجب» معرفی می‌شود، به تشخیص «شیوه‌ها و روشها» مربوط می‌شود و این تشخیصها، خارج از قلمرو فقه و استنباط فقهی است. مثلاً وقتی دولت تصمیم به برخورد با پدیده بدحجابی می‌گیرد و به دستگیری افراد این چنینی اقدام می‌نماید، رفتار خود را در جهت عمل به «وظیفه امر به معروف و نهی از منکر» تلقی می‌کند. ولی روشن است که «دستگیری» فرد بدحجاب، یک «حکم شرعی» نیست و در این باره نص خاصی وجود ندارد، بلکه این کار «شیوه‌ای» از نهی از منکر است و از سوی دیگر، همه فقها اظهار داشته‌اند که در نهی از منکر باید از شیوه «مفید» استفاده کرد، شیوه‌ای که عوارض منفی به جا نگذارد و فرد را به انجام رفتار تلافی جویانه و ارتکاب منکر بیشتر وادار نسازد. به تعبیر دقیق استاد مطهری، فقها که یکی از شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر را «احتمال تأثیر» قرار داده‌اند، به این وسیله خواسته‌اند، این واجب توأم با تدبیر و به شکل منطقی انجام شود. (۴)، دخالت منطقی به معنای آن است که از تأکید یکسره بر امر و نهی زبانی یا فشار و زور عملی دست برداشته و زمینه‌های عینی وقوع منکرات را در جامعه شناسایی کرده و به دنبال اصلاح آن برآیند.

«معنای اینکه منطق وارد امر به معروف و نهی از منکر شود این است که حساب گردد پیدایش هر چیزی سببی دارد و همچنین عدم رشد و نمو یک چیز سببی دارد، با سبب منکر باید مبارزه کرد و سبب معروف را ایجاد کرد. حداکثر منطق این است که گفته شود و نوشته شود و بعد هم اگر دیده شد گفتن و نوشتن فایده ندارد اعمال زور گردد. در صورتی که منطق این نیست، منطق این است که مزاج اجتماع به دست آید که چرا منکر را پذیرفته و از معروف سرباز زده است، ظاهراً جز «پند» و «بند» چیز دیگری شناخته شده نیست، به همین جهت اعتقاد بر این است که ابتدا باید پندهای تحکم آمیز کرد و بعد هم اعمال زور و جبر کرد، باید قبول کرد که غیر از پند و بند، منطق دیگری هم هست که صحیحتر است.» (۵)

بر این اساس اینکه در جامعه امروز کدام شیوه مفید است و آیا برخوردهای فیزیکی در زندگی امروز و برای نسل امروز، یک «شیوه مفید»، تلقی می‌شود یا نه، خارج از قلمرو فقه و تشخیص تخصصی فقیه است. در این زمینه کارشناسان مسائل اجتماعی، می‌توانند نظر داده و شیوه‌های کارآمد را تعیین کنند و مسئله جنبه تقلیدی و تبعیدی ندارد. از این رو، شهروندان می‌توانند داوری کنند که آنچه در جامعه اتفاق می‌افتد و عنوان نهی از منکر دارد، آیا واقعاً «نهی از منکر» است و یا خود منکری است که باید برای جلوگیری از آن اقدام کرد؟ مقلدان، شرایط نهی از منکر را به طور کلی از فقه اخذ می‌کنند، ولی به «شکل جزئی» درباره شرایط عصر و زمان خودشان و شیوه‌های مفید و مؤثر، خود نظر می‌دهند و این نظر شرعاً معتبر است. آنها حق دارند بگویند که این شیوه‌هایی که رایج است دینی است (یعنی منطقی) و یا غیر دینی (و غیرمنطقی)، چه اینکه می‌توانند، بگویند این روشها موجب «جذب به دین»، یا باعث «دفع از دین» می‌گردد.

۳- بخشی از طرحهایی که در جامعه اسلامی به اجرا گذاشته می‌شود و با پسوند «اسلامی» معرفی می‌شود، تلفیقی از حکم شرعی با «تدبیر بشری» است. نه آنکه در شرع آن «طرح» عیناً ارائه شده و متخذ از «فقه» باشد. مثلاً «بانکداری اسلامی» در ایران یک طرح اسلامی به حساب می‌آید، در حالی که در فقه طرح خاصی برای «بانک» وجود ندارد. آنچه در فقه وجود دارد حکمی به عنوان «حرمت ربا» است که حضرات با حذف ربا، درصد آن برآمده‌اند که با استفاده از عقود مثل مضاربه، ضمن تأمین هزینه‌های بانک، راهی برای سود صاحبان سرمایه فراهم آوردند و به این وسیله خواسته‌اند نشان دهند که در جامعه اسلامی هم، بدون ربا می‌توان اهداف کلی بانک را مانند نظام‌های دیگر تأمین کرد. ولی داوری درباره اینکه آیا این طرح در جامعه موفق بوده و اهداف مورد نظر را تأمین کرده است یا نه، یک بحث فقهی نیست و شهروندان باید درباره کارکرد بانک در کشور داوری نمایند. فقها حداکثر نظری که درباره این طرح می‌دهند آن است که «مخالف با اسلام نیست» یعنی مشکل ربوی بودن در طرح دیده نمی‌شود، ولی آنان درباره کارکرد طرح و آثار مثبت و منفی آن در اقتصاد کشور و نظام پولی نمی‌توانند نظر دهند. در اینجا یک «طرح اسلامی» در معرض قضاوت شهروندان - غیر مجتهد - قرار دارد و آنها صلاحیت دارند تا درباره آن نظر دهند.

بسیاری از شهروندان و به خصوص کارشناسان، به این حق خود توجه نداشته و گمان می‌برند که وقتی طرح اسلامی تأیید شد، صلاحیت داوری درباره آن به فقها اختصاص می‌یابد. غافل از آنکه طرح اسلامی، به معنای مخالف نبودن با اسلام است و صرف عدم مخالفت، هرگز به معنای تأمین نیازهای جامعه و انطباق با مصالح عمومی مردم نیست و شهروندان باید بر اساس درک صحیح خود، در این باره نظر دهند، چه اینکه محول کردن این بخش اساسی به متخصصان فقه کاری نابخردانه است.

۴- علاوه بر موارد فوق که شهروندان با حفظ حریم فقه و عدم ورود به قلمرو استنباط و بدون داوری درباره حکم شرعی، به صورت غیرمستقیم درباره برخی مسائل دینی اظهار نظر می‌کنند، مواردی هم وجود دارد که شهروندان - بدون تخصص اجتهادی حق داوری درباره درست یا نادرست بودن یک «حکم» را دارند. توضیح آنکه حکم شرعی در اینجا به معنی محصول استنباط و کاوش اجتهادی فقیه است و نمی‌توان انکار کرد که گاه شهروندان عامی می‌توانند بفهمند که در این استنباط اشتباهی رخ داده و حکم استنباط شده، معیوب است. ریشه این فهم آن است که اگر حکمی ناظر به حل یک مشکل دنیوی و در جهت تعدیل یک واقعیت

عینی باشد، در این صورت صحت حکم را با معیار تجربه می‌توان محک زد و چنانچه در آزمون، به توقعات ما پاسخ ندهد و از تأمین آنچه را که ادعا می‌کند، ناتوان بماند، دلیل بر خطا در حکم استنباط شده است. در این مواقع معمولاً شهروندان فاقد تخصص فقهی نمی‌توانند علت خلل در استنباط را نشان دهند، ولی اجمالاً می‌توانند اطمینان داشته باشند که عیب و ایرادی وجود دارد. مثل سرنشینان یک خودرو که وقتی صدای غیرمتعارفی از موتور می‌شنوند و یا حرکات غیرعادی می‌بینند، پی به معیوب بودن خودرو می‌برند، همچنین معمولاً بیماران یا همراهان آنان، می‌توانند تأثیرات منفی دارو را بر بیماری بفهمند و به خطای پزشک پی برند، هرچند که به دلیل فقدان تخصص، آگاهی کامل از آن ندارند.

درباره گزاره دینی هم وقتی که با ادعاهای دنیوی همراه باشد، راه برای داوری شهروندان باز می‌شود، آنها هرچند نمی‌توانند بگویند «دین چه می‌گوید» - چون دانش آن را ندارند - ولی می‌توانند بگویند آنچه را که اینک اجرا می‌شود «دین نمی‌گویند»، چون توقع و انتظاری که از حکم وجود دارد، تحقق پیدا نمی‌کند. فرض کنید مقلد در رساله می‌خواند که زکات به «نه چیز» مانند گندم، جو، خرما و کشمش تعلق می‌گیرد و از سوی دیگر به او گفته می‌شود که زکات همه نیازهای جامعه از فقرا و مساکین تا نیازهای آموزشی و درمانی و رفاهی مردم را تأمین می‌کند. پس از این مقلد می‌تواند به محاسبه بنشیند و با برآورد زکات یک کشور (مانند ایران) داوری کند که آیا احتیاجات نیازمندان کشور، تأمین می‌شود و فقر ریشه کن می‌گردد؟ چنانچه نتیجه این محاسبه آن باشد که این‌گونه خلأهای مادی با منحصر بودن زکات در آن موارد پرشدنی نیست، خود او به نتیجه می‌رسد که در استنباط این حکم، خللی وجود دارد. علاوه بر آن درباره بروز فساد در قدرت سیاسی، اگر او با «مشاهده و تجربه» به این نتیجه برسد که تأیید بر عدالت کارگزاران، ناکافی است، قهراً نمی‌تواند به حکمی بر خلاف واقعیت به عنوان «فرمان الهی» تسلیم شود. در زمینه تأمین امنیت، رفاه، عدالت و دیگر مسئولیتهای حکومت نیز عیناً همین تجربه گرائی می‌تواند به کمک تأیید یک حکم شرعی آمده و یا در جهت ابطال آن حکم - به معنای کشف اشتباه در استنباط - به کار گرفته شود. (بخشی از نقدهای فقها بر آرای فقهی، مبتنی بر تجربه است مثلاً علامه حلی اولین شیر مادر را برای فرزند واجب می‌داند چون ادامه حیات فرزند به آن بستگی دارد (۶) ولی به این فتوا و استدلال اعتراض شده که با تجربه نمی‌سازد. (۷) و به تعبیر کاشف الغطاء: «فان التجارب تنفییه.» (۸))

بر این اساس، «تجربه» یک روش برای رسیدن به حکم شرعی نیست و در استنباط فقهی نقشی ندارد، ولی نتیجه استنباطهای فقهی وقتی به «اجرا» گذاشته می‌شود و آثار آنها به شکل مثبت یا منفی در زندگی مردم ظهور و بروز پیدا می‌کند، می‌توان حدس زد که استنباط تا چه حد موفق بوده یا مبتلا به خطا گردیده است و این داوری حق مردمی است که آثار احکام شرعی را در زندگی خود احساس می‌کنند.

اتفاقاً فقها، گاه در برخی از مسائل فقهی وقتی به نتایج عملی فتوای خود التفات پیدا می‌کنند و لوازم آن را مردود می‌دانند، مجدداً به منابع استنباط مراجعه کرده و با تجدید نظر، به نتایج جدیدی دست می‌یابند. در باب حج و دشواریهایی که در دهه‌های اخیر به دلیل کثرت حجاج رخ داده است، موارد متعددی از این تجدید نظر و نیز در بسیاری مسائل دیگر، اتفاق افتاده است. موضوع نقش تجربه در محک خوردن استنباط ها، به بحث و بررسی دقیق و مفصل نیاز دارد و هنوز چنین پژوهشی انجام نشده است.

به هر حال با توجه به نکات چهارگانه فوق، چنین می‌توان نتیجه گرفت که:

در جامعه اسلامی هرچند دو قلمرو جداگانه برای اظهار نظر فقها و اظهار نظر شهروندان وجود دارد، ولی آنچه مهم است تفکیک این دو قلمرو و تعادل در میان آنهاست. شرایط کنونی جامعه نشان می‌دهد که این مرزبندی رعایت نمی‌شود و چه بسیار مباحثی که به فقها ارجاع می‌دهند و از آنان توقع حل مشکل را دارند، در حالی که بیجا بر بار فقاقت افزوده‌اند و چه بسیار مباحثی را که باید به غیر فقها مراجعه کرد و تریبون را به آنها سپرد، در حالی که حقشان را دیگران تصاحب می‌کنند. بدون شک، افزایش غیر

منطقی سیطره دین که به کاهش قلمرو دانشهای دیگر و فشار بر ارباب فنون مختلف می‌انجامد، در آسیب شناسی حکومت اسلامی باید مورد بررسی جدی قرار گیرد.

منابع

- ۱- فاضل لنکرانی، محمد. جامع المسائل ج ۱. قم: امیر قلم؛ [بی تا]، ۲۴۶.
- ۲- صافی گلپایگانی، لطف الله. جامع الاحکام ج ۱. قم: انتشارات حضرت معصومه (س)؛ ۱۴۱۷، ۲۸۶.
- ۳- سیستانی، سید علی. منهاج الصالحین ج ۲. قم: دفتر آیت الله سیستانی؛ ۱۴۱۷، ۱۰.
- ۴- مطهری، مرتضی. ده گفتار. تهران: صدرا؛ ۱۳۷۸، ۹۷.
- ۵- مطهری، مرتضی. یادداشتهای استاد مطهری ج ۱۰. تهران: صدرا؛ ۱۳۸۵، ۲۹۰.
- ۶- حلی، حسن بن یوسف. قواعد الاحکام ج ۳. قم: دفتر انتشارات اسلامی؛ ۱۴۱۳، ۱۰۱.
- ۷- حلی، مقداد. التنقیح الرائع ج ۳. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی؛ ۱۴۰۴، ۲۶۷.
- ۸- کاشف الغطاء، جعفر. شرح الشیخ جعفر علی قواعد العلامه ابن المظهر. مؤسسه کاشف الغطاء - الذخائر؛ ۱۴۲۰، ۳۳۳.